

# آیین نقد کتاب

بهاء‌الدین خرمشاهی

قرون اولیه اسلامی، در جمع و تدوین و نقادی احادیث نبوی به عمل در آوردند، یکی از درخشانترین کوششهای علمی مسلمانان است. در فلسفه و کلام و شعر و ادب و علم و هنر نیز نقد و نقض و رد و شرح رواج داشته است.

همه می‌دانیم که ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵) کتاب *تهافت الفلاسفه* اش را در رد و انتقاد بعضی اصول فلسفی که از نظر کلام و روح دیانت، زیانبار می‌دید نوشت، و ابن‌رشد اندلسی (متوفای ۵۹۵) که بر عکس غزالی قائل به اتصال و اتفاق نگرش فلسفی و دینی بود، کتابی مفصلتر به نام *تهافت التهافت* در نقد کتاب غزالی نگاشت؛ یا سید مرتضی، معروف به علم‌الهدی (متوفای ۴۳۶) از بزرگترین متکلمان شیعه، با آنکه در فلسفه دینی و کلام با معتزله قریب المشرب بود، کتابی به نام *الشافی فی الامامة*، در رد و نقد جلد بیستم از کتاب *عظیم المعنی اثر قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی* نوشت (که نظر به اهمیتش، شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ - آن را تلخیص کرد که به *تلخیص الشافی* معروف است). یا ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸) متکلم نامدار اهل سنت، کتاب *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریه* را در رد و نقد کتاب *منهاج الکرامه فی معرفة الامامة* ی علامه حلی (متوفای ۷۲۶) تألیف کرد. نظایر این نقد و نقضها، یعنی نگارش کتاب یا رساله‌ای در رد کتاب یا رساله دیگر یا انتقاد از آن، در فرهنگ اسلامی سابقه کهن و نمونه فراوان دارد. خاص‌تر از این، نقد و ارزیابی و معرفی کتاب در

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.

[سعدی: گلستان، باب هشتم]

اندیشه نقد و نقد اندیشه بسی قدمت دارد. سابقه انتقاد ادبی یا سخن سنجی به یونان باستان و بوطیقا (= فن شعر) ی ارسطو می‌رسد. در اسلام ریشه‌های انتقاد اندیشه و عمل در قرآن مجید هست: ادفع بالتی هی احسن السیئة.... (با پدیده بد، به بهترین شیوه مبارزه کن - مؤمنون، ۹۶)، ... و جادهم بالتی هی احسن... (با بهترین طریق، مناظره و بحث کن - نحل، بخشی از آیه ۱۲۵)، ... فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه... (مژده بده به بندگانی که به اقوال مختلف گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را، در گفتار و کردار، پیروی می‌کنند - زمر، ۱۷ - ۱۸)، ... ان جائکم فاسقٌ بنیأفتیینوا... (هر گاه فاسقی - فرد غیر نفع‌ای - خبری برای شما آورد تصدیق نکنید تا در آن تحقیق کنید. - حجرات، ۶)، ... ولا تنفق مالیس لک به علم... (هرگز آنچه را که علم و اطمینان به آن نداری دنبال مکن - اسراء، ۳۶)، ... لایستوی الخبیث و الطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث... (هرگز پاک و ناپاک - سره و ناسره - یکسان نخواهد بود، هر چند کثرت پلید ترا به شگفتی آرد - مائده، ۱۰۰)، ... هل یستوی الذین یعلمون و - الذین لایعلمون... (آیا دانایان با نادانان برابرند؟ هرگز - زمر، ۹) و آیات مشابه دیگر.

شیوه سختکوشانه و سختگیرانه‌ای که محدثان، از همان

کتابشناسیهای کهن عالم اسلام است، از جمله در الفهرست ابن ندیم (متوفای ۳۸۰) و کشف‌الظنون حاجی خلیفه (=کاتب چلبی، متوفای ۱۰۶۷) و ذیلهای آن. و در عصر جدید هم فهرس نسخ خطی و چاپی و کتابشناسیهای چون اللریعی آقا بزرگ تهرانی گنجینه‌ای از معرفی (گاه همراه با انتقاد و ارزیابی) کتاب است.

ولی نقد یا انتقاد کتاب به معنای جدید و کامل کلمه، جدید است. و رواجش نه فقط پس از انتشار چاپ، بلکه پس از پدید آمدن نشریات ادواری (مجلات) در یکی دو قرن اخیر است. در ایران طبعاً سابقه‌اش از یک قرن کمتر است. از نمونه‌های نادر مطبوعات عصر مشروطیت گذشته، انتقاد کتاب، به صورت مقاله‌ای مفرد و مستقل در ارزیابی یک اثر، از اوایل قرن چهاردهم شمسی در مطبوعات فارسی ظاهر گردیده است. ماهنامه‌ها یا فصلنامه‌هایی چند از جمله *ارمغان* (مؤسس وحید دستگردی، سال تأسیس ۱۲۹۸)، *ایران‌شهر* (مؤسس حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر، سال تأسیس ۱۲۹۶)، *آینده* (دکتر محمود افشار، ۱۳۰۴)، *یادگار* (عباس اقبال، ۱۳۲۳) و *یغما* (حبیب یغمائی، ۱۳۲۷) پراکنده‌وار دارای نقد کتاب بوده‌اند. انتشار مجله‌ی سخن در سال ۱۳۲۲ نقطه‌ی عطفی در تاریخ پر بار نقد کتاب در ایران بوده است؛ چرا که این مجله‌ی ماهانه در طی سی سالی که انتشار یافت، انتقاد کتاب را جدی گرفته و به آن سروسامانی بخشیده بود.

مجلات دیگر نیز نظیر *جهان نو* (حسین حجازی، ۱۳۲۵)، *اندیشه و هنر* (ناصر وثوقی، ۱۳۲۷)، *درسهائی از مکتب اسلام* (ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۳۲)، *وحید* (سیف‌الله وحیدنیا، ۱۳۴۲)، *نگین* (محمود عنایت، ۱۳۴۴)، *رودکی* و *فرهنگ و زندگی* (دهه‌ی چهل)، همچنین مجلات دانشگاهی و زینی چون *مجله‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مشهد* (۱۳۴۷) و *تهران* (۱۳۴۹) مقالاتی در نقد کتاب داشتند.

نقطه‌ی عطف دیگر انتشار مجله‌ای مختص کتابشناسی (و تحقیقات ایرانی) و نقد کتاب به نام *راهنمای کتاب* بود (نشریه‌ی انجمن کتاب، صاحب امتیاز احسان یارشاطر، مدیر ایرج افشار، سال تأسیس ۱۳۳۷) که انتشارش بیست‌سالی ادامه داشت. این نشریه مبانی و معیارهای ارزیابی و انتقاد کتاب را استوارتر و سنجیده‌تر ساخت. البته پیش از راهنمای کتاب نشریه‌ی کم تیراژ ولی پرخواننده‌ای به نام *انتقاد کتاب* منتشر می‌شد (به صورت ضمیمه‌ی انتشارات کتابفروشی نیل، سال تأسیس ۱۳۳۴) که دوازده سالی نیز به تناوب انتشار یافت.

سیس نشریه‌ی دیگری که باز هم خاص مباحث کتاب بود به نام *بررسی کتاب* (به اهتمام داریوش آشوری، از سوی انتشارات مروارید) از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ منتشر شد. کتاب *امروز که با همت گروهی چون جهانگیر افکاری، کریم امامی، نجف دریابندری، دکتر حسن مرندی، ابوالحسن نجفی و سایر مشاوران و ویراستاران مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳* (تقریباً هر شش ماهی یک شماره) منتشر شد. سطح بررسی مسائل کتاب را اعم از نقد و معرفی و انتشار فهرست کتابهای منتشر شده و مصاحبه‌های سنجیده با مؤلفان و مترجمان برجسته، اعتلایی نمایان بخشید.

همزمان با افول این نشریه‌ی درخشان، نشریه‌ی کم فروغی به نام *نامه‌ی انجمن کتابداران* به عرصه آمد. این نشریه از حدود سالهای ۴۷ تا ۵۳ تحت عنوان *خبر نامه‌ی انجمن کتابداران* بیرون می‌آمد و فقط به اخبار کتابداری و کتابخانه‌ای می‌پرداخت، ولی از سال ۵۴ به مسائل کتاب و نقد کتاب نیز توجهی شایان کرد، به طوری که در فاصله‌ی سالهای ۵۳ تا ۵۸ - ۵۹ یکی از پربارترین نشریات کتابشناسی و کتاب‌گزاری بود.

در حال حاضر غالب نشریاتی که نام بردیم (شاید جز مجلات دانشگاهی) به محاق تعطیل افتاده‌اند. جای شکرش باقیست که دو سه نشریه‌ی جدید در این زمینه منتشر می‌گردد: یکی *نشر دانش* (نشریه‌ی مرکز نشر دانشگاهی، مدیر مسوول: دکتر نصرالله پورجوادی، سال تأسیس: ۱۳۵۹، فاصله‌ی انتشار: دو ماه یکبار) و دیگر *نقد آگاه* و *کتاب آگاه* که بعد از انقلاب، از سوی انتشارات آگاه، با فاصله‌های نامرتب، منتشر می‌گردد. و دیگر *آینده* (که تلفیقی است از *راهنمای کتاب* و *آینده کهن*) به همت آقای ایرج افشار.

بیشتر اشاره کردیم که تاریخ شصت - هفتاد ساله‌ی انتقاد کتاب در ایران پر بار است. این صفت از روی تعارف نیست. در این مدت بسیاری از بزرگان علم و ادب و محققان برجسته درباره‌ی کتابهای مختلف نقدهای عالمانه و آموزنده نوشته‌اند. پیشکسوت همه‌ی آنان علامه محمد قزوینی (متوفای ۱۳۲۸ شمسی) مؤسس طریقه‌ی جدید تحقیق تاریخی و ادبی در ایران است که یادداشتهای معروف (در ده جلد از انتشارات دانشگاه تهران) و حتی نامه‌هایش غالباً آکنده از بحث کتاب و انتقاد کتاب است.

نویسندگان و پژوهندگانی چون مجتبی مینوی، عباس اقبال، سعید نفیسی، سید محمد فرزانه، عبدالحسین

زرین کوب، محمد پروین گنابادی، حبیب یغمائی، سید محمد علی جمال زاده، محمد تقی دانش پزوه، عباس زریاب خوئی، ایرج افشار، پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، فتح الله مجتباتی، سید جعفر شهیدی، مهدی محقق، غلامحسین یوسفی، محمد جعفر محجوب، مصطفی مقربی، حسین محبوبی اردکانی، منوچهر بزرگمهر، جلال آل احمد، سیروس پرهام، منوچهر ستوده، سید حسین خدیوچم، محمد رضا شفیعی کدکنی، داریوش آشوری، نجف دریابندری، رضا داوری، مصطفی رحیمی، رضا برهانی، احمد احمدی بیرجندی، عبدالعلی دستغیب، مسعود رجب نیا، ایرج وامقی، علی رواقی و علی اشرف صادقی هر یک به تفاریق، و در دوره و نشریه‌ای خاص در نقد کتاب قلم زده اند.<sup>۲</sup>

پس از این تاریخچه کوتاه، اینک اندکی نیز به تکنیک و مسائل دیگر کتاب می پردازیم.

#### فایده نقد

فایده نقد کتاب از وظیفه آن جدا نیست و سودمندی آن بستگی دارد به حسن انجام وظیفه. استاد زرین کوب فایده [و وظیفه] نقد را در دو چیز خلاصه می کند: تهذیب ذوق عامه، و تربیت فکر نویسنده<sup>۳</sup> که بی شك عمده ترین فواید نقد همین است. نقد کتاب با آنکه غالباً از سوی مراجع رسمی صادر نمی شود، اگر صحیح و سالم باشد، در تعیین ارزش و سرنوشت بسیاری از کتابها عالیترین مرجع است. اگر اداره بررسی یا نگارش، اجازه انتشار کتاب را صادر می کند، ذوق و قبول خاطر اهل کتاب و نظر ناقد که غالباً نماینده طبیعی آنان است، پروانه قبول آن را می دهد. البته این بدان معنی نیست که ناقدان همواره بصیر و بی غرض اند. ناقد مغرض و کم سواد هم پیدا می شود، همان طور که مؤلفان و مترجمان مغرض و کم سواد نامجو و کامجو هم وجود دارند. اما اصولاً انتقاد پالایشگر و پیرایشگر است. منتقد به پزشک می ماند. همه پزشکان عیسی دم یا ایثارگر نیستند، پزشک سودجو و پول دوست هم هست ولی حکم بر اغلب اکثر باید کرد. و به قول معروف برای يك بی نماز نباید در مسجد را بست. حق این است و شرط این است که منتقد کتاب ناقد بصیر باشد و سره را از ناسره باز شناسد، و در هنر و حرفه خویش غرض را راه ندهد. اخلاق سالم و وجدان پاک لازمه مشاغل فرهنگی و اجتماعی است.

اینکه منتقد را به پزشک تشبیه کردیم از این نظر هم درست

است که منتقد هم مانند پزشک اگر جویای عیب و علت «بیمار» خویش است، عیبجویی اش باید از روی علاقه مندی و نیک اندیشی و به قصد خیر و خدمت باشد. پزشکان بر نهانی ترین دردها و نابسامانیهای تن و روان ما انگشت می گذارند و عیب و ایراد اعضا و جوارح ما را می جویند و به ما می گویند، ولی با مهربانی و شفقت و وظیفه شناسی، نه با غرض و مرض. اگر سازمانی همانند نظام پزشکی به تخلفات احتمالی ناقدان نظارت ندارد، وجدان اهل کتاب و خوانندگان بصیر با آنکه قدرت اجرایی ندارد، قدرت معنوی دارد و نقدها را عیار می گیرد.

از قول ابوسعید ابوالخیر نقل است که در گرمابه، در پاسخ دلاک که از او پرسیده بود جوانمردی چیست، گفته بود این است که شوخ (چرك) کسی را در برابر دیدگانش نیآوری. این تعریف درست و کاملی از جوانمردی نیست. تازه خود ابوسعید هم طبق تعریف خویش ناجوانمردی کرده است یعنی شوخ اخلاقی آن دلاک ساده دل را به رخ او کشیده است - شاید بر نگارنده این سطور نیز همین ایراد وارد باشد که چرا شوخ و شوخی ابوسعید را بر ملا کرده ام! - طبعاً با این گونه سفسطه‌ها و تعارفات کاری از پیش نمی رود. شك نیست که دلاک وظیفه شناس، مشتری را پاك و پاکیزه و شاد و راضی از گرمابه به بیرون می فرستد و کارش هم خیلی شرافتمندانه و جوانمردانه است. با این حساب - برعکس قول منسوب به ابوسعید - جوانمردی این است که شوخ کسان را پنهان نکنی، و او را شوخگین نگذاری و نپسندی. البته ریاکاری و نمایشگری و لغزخوانی در هیچ کاری پسندیده نیست. باری فایده نقد کتاب، مقابله با آشفستگی بازار کتاب و محتسبی به معنای خوب کلمه است. یعنی اجرای يك قانون نامدون، و ارج نهادن به يك اثر خوب و سره یا نمایاندن بی ارجی آثار ناسره، تا بصیرت اهل کتاب را بالا ببرد و هرج مرج معنوی را مهار کند.

وقتی که بر کتابی بد، نقدی خوب نوشته می شود، فایده اش خاص و تنها ناظر به آن مورد نیست. بلکه نظر به برد و وسعت دامنه انتشارش و نظر به عبرت و اطلاعاتی که می دهد، می تواند در سطح وسیعی هشدار دهنده و باز دارنده باشد، و از تکرار ندانمکاریها و ناشیگریهای مشابه جلوگیری کند. و یا اگر بر کتابی خوب، نوشته می شود هم می تواند تشویق کننده و سہاس گزارنده و آموزنده باشد. آری اگر معایب و محاسن هر اثر برای همه خریداران و خوانندگان به

آسانی و آشکاری معلوم بود، نیازی به نقد و نظر ناقدان نداشتیم.

### لحن و ادب نقد

لحن سالم نقد، طبعاً محصول سلامت نفس و نیت صدق ناقد است. غالب رجزخوانیهای نقدهای ضعیف و پراسروصدا، ناشی از عجز نقد نویس در جمع ادله و شواهد و به خرج دادن استدلال قوی است. به قول سعدی: دلایل قوی باید و معنوی / نه رگهای گردن به حجت قوی<sup>۱</sup>. پرداختن به پیشینه علمی و ادبی صاحب اثر، در نقد کتاب مرسوم و مفید است که باید اجمالی و باز هم بی‌حب و بغض مطرح بشود. ولی پرداختن به مسائل شخصی و خصوصی، هم ناشایست و نادرست و هم بی‌فایده است و موضع منطقی نقد نویس را تضعیف می‌کند. لحن نقد یک کتاب شاید پس از همه تمهیدات ناقد، گس و تلخ از آب درآید. البته ناقد می‌تواند به مخاطب خود بگوید: «شفا بایدت داروی تلخ نوش»؛ ولی لزوماً برای حرف حق زدن نباید به تلخی سخن گفت. گزنده نوشتن و دشنامهای ادبی و غیر ادبی دادن به هیچ وجه روانیست، و هیچ ناقدی چنین حقی ندارد. حداکثر چاشنی‌ای که در کار نقد، با قید احتیاط، رواست اندکی طنز است که البته با تمسخر فرق دارد. باید فرق باریک بین این دو را باز شناخت. می‌توان جدی‌ترین و بی‌مذاهنه‌ترین نقدها را نوشت و صاحب اثر (آنکه نقد بر او نوشته می‌شود) احساس ناخوشایندی نکند و همان احساس را که در نزد پزشک یا حداکثر در معامله با جراح دارد، داشته باشد. احساس و حساسیت صاحب اثر هم به تنهایی ملاک نیست. باید نظر خوانندگان بی‌طرف را که احساسات له و علیه ندارند مبنا قرار داد. وگرنه صاحبان اثر، چه بسا نازک طبع و از خود راضی باشند و نتوان گفت بالای چشم اثرشان ابرو است. به قول سعدی: «همه کس را عقل خود بکمال نمایم و فرزند خود بجمال» (گلستان، باب هشتم).

شمس قیس رازی (قرن هفتم) صاحب المعجم فی معاییر اشعارالعجم، داستان آموزنده‌ای از زودرنجی شاعران نوحاسته که تاب شنیدن کمترین ارشاد و انتقادی را ندارند، نقل می‌کند. می‌گوید در این زمانه هر کس به مجرد اینکه وزن شعر را آموخت و چند قصیده کز و مزّیاد گرفت و از دو سه دیوان چند قصیده در مطالعه آورد، سر به شاعری بر می‌آورد و شیفته خویش و معتقد شعر خویش می‌شود و «به هیچ وجه او را از آن اعتقاد باز نتوان آورد و عیب شعر او با او تقریر نتوان

کرد، و حاصل ارشاد و نصیحت او جز آن نباشد که از گوینده برنجد و سخن او را بهانه بخل و نشان حسد او شمارد و روا باشد که از آن غصه [به] بیهوده گفتن در آید و هجو نیز آغاز نهد. چنانکه مرا با فقیهی افتاد که به بخارا در سنه احدی و ستمانه [= ۶۰۱] به خدمت من رغبت نمود و پنج شش سال او را نیکو بداشتم و او پیوسته شعر بد گفتمی و مردم بر وی خندیدندی... سپس می‌گوید شعرشناسی و سخندانی‌اش تا پایه‌ای بود که «اخرجه» را که باید «اخرجه» بخواند، تصور می‌کرد عربی است و از اَخْرَج + ه تشکیل شده است و شعری با همین ردیف گفته بود و از من تأیید و تحسین می‌طلبید. بعد می‌گوید یک روز که روزه بودم، نزدیک غروب آفتاب نزد من آمد و شعر دیگری که این بار با ردیف اذخله ساخته بود عرضه کرد! دیگر دیدم اگر خاموش بنشینم گناه است و بیش از این سکوت و مجامله را جایز ندانستم: «...من از سر رفتی که در آن وقت داشتم گفتم ای خواجه امام تو مردی سلیم‌القلبی و بر من حقوق خدمت ثابت کرده‌ای. نمی‌پسندم که تو علم شعر نادانسته شعر گوئی. آنچه می‌گوئی نیک نیست و ما و دیگران بر تو می‌خندیم و خود را وبال حاصل می‌کنیم، نصیحت من بشنو و دیگر شعر مگو. برخاست و گفت هلا نیک آمد، دیگر نگویم. و پس از آن در هجو من آمد...»<sup>۵</sup>

نزدیک به هشتصد سال پس از این حکایت شمس قیس، در سر مقاله سخن (شهریور ۱۳۲۴) حدیث و گله‌ای مشابه می‌بینیم: «...هر که در این کشور بخواهد برای پیشرفت دانش و هنر به انتقاد بپردازد و آثار این و آن را به محک سنجش بزند، دشمن بسیار خواهد یافت. گوش هیچکس به شنیدن انتقاد عادت ندارد. هیچ نویسنده‌ای، از پیرو جوان، گمان نمی‌کند که ممکن است در آثار او عیب یا نقصی باشد و اگر هست کسی در اظهار آن قصد آزار و دشمنی نداشته باشد. هر قدر در عظمت قدر کتابی مبالغه کنید و فصولی در مدح و تحسین آن بپردازید همینکه یک نکته کوچک بر آن گرفتید، نویسنده بزرگواری می‌رنجد و در خیابان روی از شما بر می‌تابد و شما را حسود و بدجنس می‌شمارد...»<sup>۶</sup>

آنچه به این زودرنجی دامن می‌زند یا حتی منصف‌ترین و دیررنج‌ترین مؤلفان و مترجمان و مصححان را (یعنی کسانی را که بر آنان نقد نوشته می‌شود) به رنج و رنجش می‌افکند بیشتر لحن دشنام‌آمیز و دشمنانه یک نقد است، تا سخنان منطقی و غلط‌گیریهای درست و مستند.

در گذشته‌ای نه چندان دور، نشریه‌ای داشتیم به نام فردوسی که - علی‌الخصوص در دههٔ چهل - ویژهٔ گلدیاتورهای ادبی بود و هنر غیر اخلاقی یا اخلاق غیر هنری‌اش این بود که منتقدان و مؤلفان و مترجمان و اهل شعر و داستان را به جان هم بیندازد و تنور تیراز خود را برافروزد. کارنامهٔ این نشریه، یا کارنامهٔ این کارش هر چه بود خدمت نبود. گویی زبان حالش این بود که روشنفکران عزیز بفرمایید همدیگر را بی‌حیثیت کنید. يك نشریهٔ سالم، آگاه است که ترویج ادب و اخلاق هم به اندازهٔ علم و هنر اهمیت دارد و می‌تواند بهترین نقدها را هم اگر با لحن ناخوش و ناشایسته نوشته شده یا عودت دهد و از نویسنده‌اش بخواهد که موازین اخلاق را رعایت کند، یا اگر این کار مقدور نباشد از ویراستاران خود بخواهد که آن را بپیرایند و مطمئن باشند که این عمل از مقولهٔ سانسور نیست.

#### صفات ناقد

علی‌الاصول ناقد یعنی کسی که سره را از ناسره می‌شناسد و در فن خود خبره و صاحب نظر به‌شمار می‌آید. لازم نیست این خبرگی حتماً جنبهٔ رسمی و دانشگاهی داشته باشد. ولی در بسیاری زمینه‌ها هست که داشتن تخصص علمی و دانشگاهی ضروری است یا ترجیح دارد. با آنکه ذوق نویسندگی برای کلیهٔ فعالیتهای قلمی از مقاله‌نویسی گرفته تا ترجمه و تألیف و تصنیف لازم است ولی طبعاً کافی نیست، و اگر کسی به‌صرف تکیه بر ذوق و بدون داشتن تخصص و تبحر در موضوع نقد خویش، دست به انتقاد بزند حداکثر این است که انشای غرایی تحویل می‌دهد نه انتقادی سنجیده. بعضی در تعریف ساده‌ای از ویراستار یا ویراستار ساده گفته‌اند همانا خوانندهٔ دقیق است. این تعریف را در حق منتقد هم می‌توان روا دانست، اما این تعریف به حداقل صفات است. برای این دو حرفه، خوانندهٔ دقیق بودن لازم است اما باز هم کافی نیست. چه بسیار خواننده‌های دقیق و حتی نکته‌سنج هستند که ویراستار یا منتقد نیستند.

آری، در انتقاد داشتن تبحر یا تخصص در موضوع نقد ناگزیر است. منتقد يك منظومه یا مجموعهٔ شعر، اگر خود شاعر یا شاعر توانایی نباشد باکی نیست، اما لازم است که چم و خم شعر و ساختمان آن و عروض و قافیه و صنایع و صناعت شعری را بشناسد و عمری در شناخت و مطالعهٔ شعر به سر برده باشد و با آثار فصحا مانوس باشد. منتقد يك اثر

ریاضی لازم نیست که صاحب نظریه‌ای در ریاضیات و فیزیک باشد، کافی است که صاحب نظر باشد و از مبانی و مسائل اساسی آگاهی عمیق و اصولی داشته باشد. منتقد يك اثر تاریخی لازم نیست مورخ باشد اما باید تاریخ‌دان و تاریخ‌خوان باشد. به همین ترتیب منتقد يك اثر فلسفی نیز لزوماً نباید فیلسوف باشد ولی باید از ذوق و ذهن و شم و شناخت فلسفی برخوردار و از تاریخ فلسفه باخبر باشد. گفتنش به توضیح واضحات می‌ماند که منتقد نیز مانند همهٔ فرهیختگان و دست‌اندرکاران فعالیتهای فکری و فرهنگی باید از ذوق و عقل سلیم برخوردار باشد. چه مبنای بسیاری از مسائل، حتی در غیر ذوقیات و غیر امور هنری، هنوز و همواره ذوق و عقل سلیم [common sense] است.

این ذوق سلیم یا عقل مشترک مجموعه‌ای است از هوش و هنر و عقل و منطق و علم و اطلاع و تأمل و تجربهٔ صیقل خوردهٔ همراه با باریک‌بینی، که کمیاب نیست ولی به‌صرف علم و اطلاعات تخصصی حاصل نمی‌شود، و نه فقط در انتقاد که در همهٔ فعالیتهای فکری و روشنفکرانه وجودش لازم است و زمینه و جوانه‌اش در همگان هست و قابل تربیت و تهذیب است. انتقاد دوپایه یا رکن اساسی دارد: عقلی و تجربی (شرحش خواهد آمد). در رکن اول یعنی بررسی عقلی - منطقی است که نیاز به عقل سلیم و ذوق مستقیم بیشتر است. همهٔ منتقدان باید در رشتهٔ موضوع نقد خود، یا مؤلف بالفعل باشند یا بالقوهٔ نزدیک به بالفعل. مؤلف بالقوه، یعنی از دانش و روش‌دانی کافی برخوردار باشند و از چون و چند پدید آوردن يك اثر باخبر باشند وگرنه اگر دستی از دور بر آتش داشته باشند، انتظارات و معیارهای واقع‌بینانه‌ای در ارزیابی يك اثر نخواهند داشت.

اینها که قلم‌انداز بر شمردیم حداقل صفات و صلاحیتهای لازم برای انتقاد است. اگر از اخلاق و انصاف و شرایط و صفات اخلاقی و عاطفی برای منتقد کمتر حرف زدیم از آن است که وجود و لزوم آنها را مسلم می‌گیریم. کدام حرفهٔ علمی و غیر علمی هست که نیاز به وجدان پاك و اخلاق حسنه نداشته باشد؟ از آنجا که منتقد به هر حال نوعی قاضی است، رعایت انصاف و اجتناب از غرض و هوای نفس و حب و بغض ورزیدن شخصی در مورد او ضریب و ضرورت بیشتری می‌یابد.

باری جدولی از صفات و مدارج و مدارک علمی نیست که به‌صرف دست یافتن به آنها کسی ناقد و ناقد بصیری بشود.

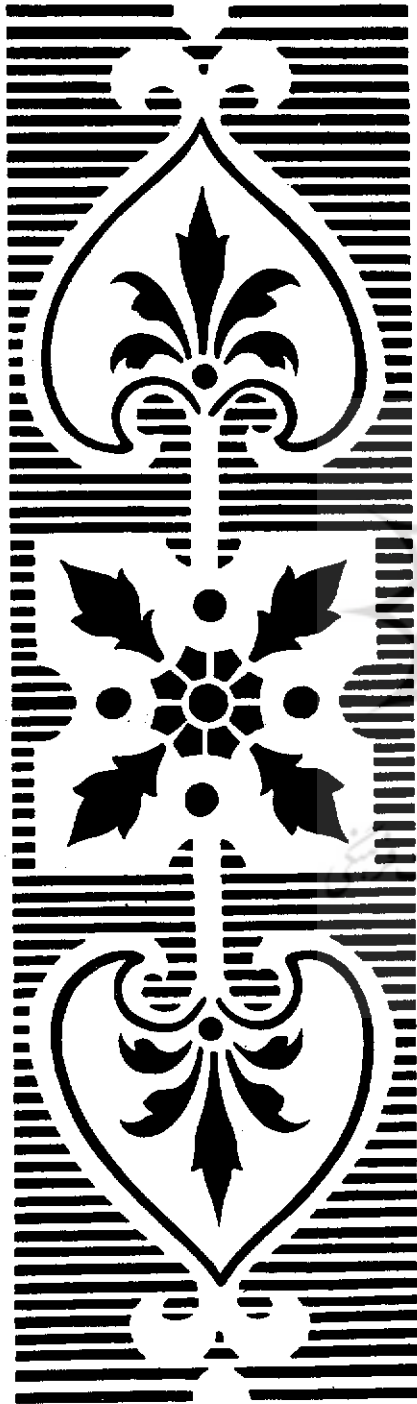
سرانجام باید گفت «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است» و اجماع خاموش یا گویای دیگران است که توفیق و میزان توفیق ناقدان را تعیین می‌کند. گویی در این خطه نیز تنازع بقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح جریان دارد. آری ناقدان نیز خود در معرض نقد ناقدان و داوران دیگری هستند که عبارت است از جامعه کوچک یا عرف خاص یک علم یا فن یا هنر که در دل فضای فکری و فرهنگی یک جامعه بزرگتر واقع است.

#### شیوه نقد

منتقد برای تهیه انتقاد کتاب باید کتاب را عمیقاً مطالعه کند. البته برای نوشتن معرفی کتاب می‌توان کتاب را به شیوه فنی و اختصاری خواند و به اصطلاح میان‌بر زد، و مقدمه و پیشگفتار و نتیجه و معرفی پشت جلد یا خلاصه فصلها و نظایر آنها را خواند و گزارش کوتاهی - بدون ارزیابی - از آن به دست داد. ولی نقد کتاب بدون خواندن کامل کتاب - وسوسه یا خطری که ممکن است ناقدان حرفه‌ای و پرکار را تهدید کند - اگر هم با ترفند زدن امکان داشته باشد، به سان چراغ دروغ بی فروغ است و از مقوله گندم‌نمایی و جو فروشی است. منتقد مسوول حداقل باید یک بار اثر مورد انتقاد خود را بخواند و در طی این خواندن، به کمک علایم و اشاراتی که در حواشی کتاب به جامی گذارد، یا «خارج نویسی» کردن مطالب مورد نیاز، یادداشتهای کافی برای تحریر مقاله و در واقع نقد خود فراهم کند. خواندن منتقدانه، مثل خواندن ویراستارانه، خواندن عادی نیست، خواندنی است عمیقتر و دقیقتر، همراه با ارزش‌گذاری و یادداشت‌برداری.

باید به هر کتاب از دو جنبه کلی نگاه کرد: الف) از نظر صورت؛ ب) از نظر محتوا. البته در این تقسیم‌نمی‌توان خط قاطعی بین مسائل محتوایی و صوری کشید. فی‌المثل نثر یک اثر غیر ادبی آیا از مقوله صورت است یا محتوا؟ لذا این تقسیم‌بندی استعجالی و برای تسهیل بیان مطلب است.

الف) ارزیابی و انتقاد صوری: ۱) ارزیابی صوری کتاب از قبل از بای بسم‌الله آغاز و به بعد از تای تمت ختم می‌گردد. منظور از قبل از بای بسم‌الله این است که منتقد باید به بررسی صحت صفحه عنوان - و تطبیقش با عنوان روی جلد - و صفحات پیش از متن، از جمله صفحه حقوق بپردازد. و اگر مؤلف (یا مترجم یا مصحح) یا همکارش - یعنی ناشر - از استانداردهای رایج عدول کرده‌اند، آن را یادآور شود و یا اگر به روی آنها نمی‌آورد از آن به سایر بی‌دقتیهای متن



محتوا نابجا باشد. ممکن است فصلهای بلند و در عین حال درخشانی در يك كتاب باشد که وقتی به دقت در آن نگرسته شود معلوم شود که خود يك رساله جداگانه است که ربطش با سایر بخشهای آن كتاب فقط در وحدت مؤلف است، نه در وحدت موضوع. در این مواقع منتقد می‌تواند ایراد بگیرد و حذف آن فصل را - برای چاپهای بعد - به مؤلف پیشنهاد کند.

گاه ممکن است يك اثر، با آنکه باید به فصلها و زیر فصلهای متعددی تقسیم شود، راستا و يك تکه سراسر كتاب را بدون هیچ‌گونه تقطیعی در موضوع، یا تنفسی به خواننده، طی کرده باشد. این هم ایرادی اساسی است و باید گوشزد کرد. اگر اثر مورد انتقاد ترجمه است باید دید که آیا مترجم

تدوین و تبویت متن اصلی را رعایت کرده است یا نه، و اگر نکرده چه دلیل عملی یا عقل پسندی داشته است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود که مترجم از پاراگراف بندی متن اصلی، بدون هیچ دلیلی عدول می‌کند. حتی عدول از نقطه گذاری متن اصلی هم باید موجه و مفید به حال خوانندگان باشد، تا چه رسد به مسائل مهمتر. در تصحیح متون نیز نقطه گذاری، و پاراگراف بندی حایز اهمیت است چه غالب متون قدیمی از اول تا آخر كتاب حتی يك بار هم به سر سطر نمی‌آیند، و حتی يك نقطه - یا سایر علامات سجاوندی - در سراسر آنها به کار نمی‌رود. انجام این وظیفه از مصحح انتظار می‌رود، که حتی می‌تواند از پیش خود [آزادانه یا در قلاب] عنوانهای اصلی و فرعی بگذارد و كتاب را خوانا و شیوا کند.

۵) یکی از مسائل مهم صوری یا صوری - محتوایی، نثر يك اثر اعم از ترجمه یا تألیف است که حتماً باید شیوا و رسا باشد. سلامت نحو و نثر از نخستین بایستیهای يك اثر است. گاه بیماری نحو و نثر بر محتوا نیز اثر می‌گذارد و محتوا را بیمارگونه و بی‌ربط می‌نمایاند. هرگونه بی‌روشی و بی‌عدالتی در نثر اثر - از جمله فارسی‌گرایی یا سره نویسی یا عربی‌زدگی یا فرنگی‌مآبی افراطی - را، باید گوشزد کرد و نادرست شمرد. سبک و سلیقه شخصی و ذوق ورزی فقط تا حد معینی مجاز و مقبول است. همین‌طور واژگان‌سازی و واژگان‌بازی نباید از سر سیری و تفتن باشد، و محتوا یا شیوه عادی و عرفی اهل زبان را تحت الشعاع قرار دهد. به ویژه در زمینه‌هایی که معادله‌ها و مترادفات پسندیده و جا افتاده‌ای وجود دارد. بعضی از اهل قلم هستند که از به‌کار بردن عبارات کلیشه، و به‌طور کلی کلیشه‌های عادی زبان که بافت پیوندی

رهنمون گردد. کتابهای فاقد صفحه عنوان بکلی بی‌سابقه نیست، بویژه هنگامی که يك كتاب چاپ سنگی، به شیوه افست تجدید چاپ می‌شود، گاه دیده شده که صفحه عنوان عادی برای آن نمی‌گذارند. بعد از صفحه عنوان نوبت به صفحه پشت آن یعنی صفحه حقوق می‌رسد که بسیاری از کتابهای چاپ ایران، هنوز از این نظر کامل نیستند. یعنی فی‌المثل در يك اثر ترجمه شده اگر نام کامل مؤلف را می‌آورند (که باید به خط لاتین هم بیاورند) عنوان اصلی اثر را به همان زبان اصلی یاد نمی‌کنند. یا فی‌المثل نمی‌نویسند که يك اثر چاپ چندم است. یا - و این رایج‌ترین نقص بسیاری کتابهاست - تاریخ چاپ اثر را ذکر نمی‌کنند و نظایر آن.

۲) سپس نوبت به فهرست مندرجات می‌رسد. نداشتن فهرست مندرجات (آنجا که لازم است، نه فی‌المثل در يك زمان) يك عیب اساسی است و منتقد باید این خطا را بگیرد و بگوید.

۳) سپس نوبت به پیشگفتار یا مقدمه مؤلف یا مترجم می‌رسد. ابتدا باید گفت پیشگفتار [= foreword / preface] با مقدمه [= introduction] فرق فنی دارد. پیشگفتار ربط ماهوی و مستقیم با محتویات كتاب ندارد، ولی مقدمه ارتباط ماهوی و محتوایی دارد و گاه بدون خواندن آن نمی‌توان بخوبی از يك اثر سردر آورد. پیشگفتار بر محور مسائل جنبی نظیر نحوه و شرایط تهیه يك اثر یا تجدید چاپ آن یا سیاسی از دست‌اندرکاران ویرایش و نشر و حکایت تجدیدنظر مؤلف در طبع چندم يك اثر و نظایر آن دور می‌زند. در مقدمه غالباً تر یا طرح اولیه يك اثر به اختصار مطرح می‌گردد و مؤلف هدف خود را از نگارش آن اثر و مباحث اساسی آن را با خواننده در میان می‌گذارد. و گاه تفصیل یا اثبات يك امر یا مسأله مجمل را که در مقدمه آمده به عهده متن می‌گذارد. منتقد باید هشیار باشد که آیا به این وعده‌ها در متن عمل شده و آیا مؤلف از عهده شرح و اثبات آن برآمده است یا خیر.

۴) سپس باید به منطق و روش تدوین اثر پرداخت که آیا خوش تدوین است یا کلافه و درهم‌وبرهم. این مسأله خود از مقوله محتوا نیست ولی بیش از هر چیز بر محتوا و ابلاغ آن تأثیر می‌گذارد. ممکن است يك اثر از نظر محتوا برجسته و بدیع باشد ولی از نظر تدوین مغشوش و سردرگم باشد. باید دید رابطه فصلهای كتاب طبیعی و منطقی است یا نه. ممکن است يك فصل از نظر منطقی، یعنی سیر تکوینی و پرورش

هر زبانی را تشکیل می‌دهد پرهیز دارند و با آوردن تعبیرات و ترکیبات خود ساخته فراوان، غرض خود را - اگر اصولاً غرضی داشته بوده باشند - نقض و نخستین وظیفه زبان را که تفهیم و تفاهم است نفی و وقت خوانندگان را تلف می‌کنند. زبان میراث مشترك است و همه اهل زبان و اهل قلم در حفظ و انتقال آن مسؤولیت مشترك دارند و تصرفات من‌درآورده در زبان جایز نیست و منتقدان در این باره مسؤولیت خطیری دارند.

۶) در بخش پایانی کتابهای تحقیقی معمولاً انواع فهارس یا ضمایم می‌آید. اگر يك كتاب تحقیقی - فی‌المثل علمی یا تاریخی - فهرست موضوعی یا اعلام نداشته باشد، نقص آن است و باید یادآور شد. در مورد ضمایم باید میزان ربط یا بی‌ربطی آنها را با متن سنجید. طبعاً ضمایم حجیم و کم ربط از معایب يك اثر است. داشتن یا نداشتن تصویر و نمودار و طرح و جدول و نظایر آن را - در مورد آثاری که باید واجد آنها باشند - باید مد نظر داشت.

۷) دیگر از مسائل صوری توجه به صحت چاپ اثر است. ظرافت و نفاست در جای خود مطبوع و غالباً مستحب است؛ آنچه در درجه اول واجب است بر آوردن حداقل انتظارات معقول است. به مصالح چاپ وقتی می‌توان - و باید - ایراد گرفت که صفحات بر هم سایه بیندازد یا فرضاً مرکب محو، یا حروف ساییده یا اندازه حروف نامتناسب با متن، خیلی درشت یا خیلی ریز باشد. اگر داستان یا ادبیات کودکان یا دیوان شعر با حروف ریزتر از عادی باشد همان قدر نامتناسب است که يك فرهنگ لغت یا دایرة‌المعارف با حروف درشت. شایع‌ترین عیبی که لازم است منتقد به آن توجه کند فراوانی نسبی اغلاط مطبعی است، که مسؤولیت مشترك ناشر و صاحب اثر است. افشاگری در این امر حساسیت و آگاهی مؤلفان و ناشران را افزایش می‌دهد و مآلاً به بهبود و بهداشت چاپ كمك می‌کند.

۸) به اشکالات صحافی نیز اگر در اثر پیدا شود، فی‌المثل فرمها غلط صحافی شده یا يك فرم جا افتاده باشد، باید توجه داشت؛ همچنین به سستی شیرازه کتاب و تناسب یا عدم تناسب روی جلد و آرایشهای آن.

۹) دیگر از مسائل صوری، سیستم ارجاعات و پانویسها یا یادداشتهای پایان فصل یا پایان کتاب است که باید زودبای و معقول باشد. در بعضی کتابها به جای به کار بردن اعداد عادی در متن و پانویس، از يك ستاره و دو ستاره و چند ستاره و دشنه

و خنجر و صلیب و غیره استفاده می‌کنند که قیافه مضحکی به کتاب می‌دهد.

ب) ارزیابی و انتقاد محتوا: از آنجا که محتوای کتابها متفاوت است، شیوه نقد و ارزیابی آنها نیز تابع محتوا است. آثار علمی و هنری و سیاسی را با يك مجموعه از معیارهای ثابت و همسان نمی‌توان ارزیابی کرد. يك دیوان شعر وجه شبیهی با يك رساله فلسفی یا يك كتاب درسی مربوط به شیمی ندارد، مگر شباهتهای صوری نظیر مقدمه و فهرست مندرجات و فهرست اعلام و فصلهای چندگانه و نظایر آن، که شرحس گذشت.

در اینجا درباره دستة مهمی از کتابها یعنی آثار ادبی اعم از شعر یا داستان یا نمایشنامه یا ادبیات کودکان و نوجوانان بحثی نمی‌کنیم. هر چند شمه‌ای از آنچه در اینجا مطرح کردیم به این دسته از آثار هم قابل اطلاق است، ولی بعضی معیارهای ارزیابی آنها متفاوت است و در آنها سبکها و مکتبهای گوناگونی حاکم است که ارزیابی و انتقاد آنها را پیچیده‌تر می‌سازد. و زمینه اصلی بررسی آنها خود فن پیشرفته نقد ادبی و سخن سنجی است.

در انتقاد سایر کتابها، یعنی آثار تحقیقی ادبی، تاریخی، جغرافیایی، علمی (اعم از علوم اجتماعی و علوم طبیعی و دقیقه) و فلسفی می‌توان به دو مبنای عمده قائل شد: ۱) مبنای عقلی - استدلالی؛ ۲) مبنای تجربی - تحقیقی.

۱) مراد از مبنای عقلی - استدلالی این است که کتاب نیز مانند سایر فعالیتها و آفریده‌های طبع و دست بشر باید ساختمان منطقی معقول داشته باشد یعنی سازواری و انسجام منطقی درونی؛ و فی‌المثل خلف و تناقض در بین اجزای آن مشاهده نشود، یا بین مقدمات و نتایجش رابطه صحیح برقرار باشد. لازم است منتقد توجه داشته باشد که صلابت منطقی و شیوه استدلال مؤلف از چه قرار است. آیا فی‌المثل همواره از تمثیل که ضعیفترین نوع استدلال است استفاده می‌کند، یا اگر ادعای استقراء می‌کند، استقراءش چه پایه‌ای و مستنداتش دارد. گاه ممکن است صدق و صحت مقدمات يك قیاس را نتوان بررسی یا درباره آن داوری کرد، ولی شیوه انتاج را بتوان.

باری برای پی بردن به ضعف تألیف و ضعف استدلال لازم نیست که منتقد منطق‌دان باشد. همان ذوق سلیم و عقل مشترك که به قول دکارت بین همگان به یکسان تقسیم شده، و در این باب هیچکس از سهم خود ناراضی نیست، کافیهست. طبعاً اگر



بر کتابی مربوط به منطق، نقد نوشته می شود، لازم است منتقد  
بیش از اینها منطق دان باشد.

۲) مبنای تجربی - تحقیقی این است که يك اثر را بر  
مبنای پیشینه و سنت و منابع موجود در آن رشته بسنجد و جای  
آن را در جنب آثار مشابه و مقدم بر آن تعیین کند و بررسی  
کند که آیا از اساسی ترین منابع در آن زمینه باخیز و برخوردار  
بوده است یا نه. دیگر اینکه نحوه استفاده اش از منابع،  
انتقادی و آگاهانه است یا بی فکرانه و غارتگرانه و به قول  
ای.اچ. کار فقط به کمک «چسب و قیچی» تألیف می کند یا از  
مغز و منطق خود نیز مایه می گذارد؟ حرف تازه ای دارد؟ یا بیان  
بهتری؟ راه تازه ای برای توجیه و توضیح مسائل قدیمی دارد  
یا روش ساده تری؟ و نظایر آن. یا هیچ چیز را جابه جا نمی کند  
و مؤلف فقط تمرین خط - اگر نگوییم تمرین بد خطی -  
کرده است، و فریفته گرمی بازار فلان نوع کتاب یا درخواست  
فلان ناشر شده است و آنها را سبب کافی شمرده است. باری  
لازم است که اطلاعات و آمار و نتیجه آزمایشها و گزارش  
پژوهشها و انواع نقل قولها از هر نظر ارزیابی و بررسی شود.  
در آثار تاریخی و کلامی و قرآن شناسی و فقه و حدیث و بعضی  
علوم دیگر هرچه منابع کهنتر باشد مطلوب تر است، ولی در  
علم و صنعت تقریباً عکس این قاعده صادقتر است. شیوه  
استناد هم مهم است. نقل مع الواسطه فقط در موارد خاصی و  
به ندرت جایز است. فی المثل برای احادیث نبوی می توان و  
بسیار مفید است که به المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی  
فراهم آورده و نسینک رجوع کرد، ولی حتی المقدور به آن نباید  
استنا کرد بلکه به منابعش، یعنی کتب اصلی مجامع حدیث که  
این کتاب فهرست آنهاست، نظیر صحیح مسلم یا بخاری.  
یا اگر فی المثل کسی در پایان يك تحقیق ادبی، واژه نامه  
گذارده باید دید منابع او و میزان اتقان آنها چقدر است. اگر از  
فرهنگهای دیگر فراهم آمده باشد يك شأن دارد و اگر همه اش  
اجتهاد خود مؤلف باشد شأن دیگر. من در آورده های هر  
متدوقی را نمی توان اجتهاد نام داد و معتبر دانست. از سوی  
دیگر گردآوری کامپیوتروار از کتابهای لغت را هم همواره و  
حتماً نمی توان کارساز نهایی پنداشت.

آثار تحقیقی - علمی به سه صنف عمده تقسیم می شوند:  
۱) تألیف و تصنیف؛ ۲) ترجمه؛ ۳) تصحیح متن قدیمی. در باره  
صنف اول کمابیش سخن گفتیم. این دسته در بعضی مباحث و  
مسائل نیز با ترجمه و تصحیح مشترك است و فرضاً اگر در  
تصحیح متن به ارزیابی تعلیقات اشاره کردیم، این اشاره

در باره ترجمه و تألیف هم صادق است. اینک اندکی به ارزیابی  
و انتقاد کتابهای ترجمه یا تصحیح شده می پردازیم.

۱) ترجمه: در مورد ترجمه اولین انتقاد و ارزیابی باید متوجه  
خود متن باشد. هیچ دلیلی ندارد که متن را مبرا از هر کژی و  
کاستی بدانیم. اتفاقاً شناخت و نقادی آثار کلاسیک و  
نو کلاسیک غربی که بیشترین منبع ترجمه برای ماست، برای  
کتابشناسان و کسانی که با منابع کتابشناختی و نقد کتاب  
اروپایی آشنایی دارند، یا می توانند دسترسی داشته باشند، کار  
دشواری نیست. اشاره به اینکه متن اصلی در متن فرهنگ  
بیگانه چه ارزشی دارد لازم و مفید است. البته اگر کسی رنج  
ترجمه اثر کم ارزشی را بر خود هموار ساخته، اگر خوب از  
عهده ترجمه بر آمده باشد باید ارج نهاد و در عین حال او را  
از بی قدری اصل اثر آگاهانید. این مورد کم پیش می آید، زیرا  
کسی که مدارج دشوار ترجمه را طی کرده و مترجم کارآمدی  
شده باشد، به طریق اولی تا این اندازه اطلاعات کتابشناختی  
در زمینه علاقه خود دارد که به کاهدان نزند. عکس این قضیه  
بیشتر اتفاق می افتد و آن افتادن مترجمان ناشی و نوحاسته به  
جان آثار اصیل و از حیث انتفاع انداختن آنهاست که در ایران  
کم اتفاق نمی افتد.

در بررسی و انتقاد آثار ترجمه شده طبعاً سه اصل کلاسیک  
را باید در نظر گرفت: ۱) میزان مهارت مترجم در زبان مادری  
یا زبان مقصد (برای ما فارسی)؛ ۲) میزان تبحر او در زبان  
مبدأ (برای ما بیشتر زبانهای اروپایی و عربی)؛ ۳) میزان  
آگاهی مترجم از موضوع علمی یا فنی اثر ترجمه شده.  
در این قضاوتها معمولاً به شهرت نیک یا بد مترجم در آثار  
دیگرش و یا نقدهایی که پیشتر بر سایر ترجمه های او نوشته  
شده اتکا یا حتی اکتفا می شود که درست نیست. زیرا ممکن  
است ارزیابیهای قبلی از کارهای قبلی او به دلایلی درست و  
بی خدشه نبوده باشد، ثانیاً امکان ترقی و تحول و تکامل برای  
مترجم محفوظ بوده است. لذا بهترین، یعنی ساده ترین و  
سالم ترین راه همانا مقابله ترجمه با متن اصلی است که هر  
سه گمشده را بر ایمان پیدا می کند. البته سلامت و سلاست نثر  
فارسی اثر ترجمه شده را بدون مراجعه به متن هم می توان  
فهمید. ولی شیرینی و شیوایی را همواره نباید حمل بر صحت  
کرد. باید دید این میزان از شیوایی و شیرینی به قیمت چقدر  
دور شدن از متن یا تحریف و تصرف سلیقه ای مترجم فراهم  
شده است.

باریک شدن در معادله‌های اصطلاحات، اعم از اینکه مترجم آنها را در پانویس یا واژه‌نامه پایان اثر آورده یا نیاورده باشد، به شناخت میزان مهارت و موفقیت او کمک شایانی می‌کند. نیاوردن معادل اروپایی اصطلاحات را - آنجا که مهم و استراتژیک است - باید نقص به حساب آورد. چه بسا مترجم می‌خواهد رد گم کند، یا شاید در مسأله اصطلاحات، خود را در مقابل هیچ مرجعی مسؤول و جوابگو نمی‌داند. پس از مطالعه و مقابله اصطلاحات اساسی، اگر آنها را معیوب و مغشوش بباییم باید بدانیم که خانه از پای بست ویران است. ضبط درست یا نادرست اعلام هم از موارد مهم و استراتژیک ترجمه است. چه نشان می‌دهد مترجم رجال علم یا فن یا هنر موضوع ترجمه خود را می‌شناسد یا خیر.

دیگر از مسائل مهم در ترجمه از عربی یا اروپایی به فارسی این است که در بسیاری موارد نقل قولهایی از منابع کلاسیک یا نوین فارسی در آن آثار هست، و الزامی است که مترجم آن منابع را بیابد و آن اقوال را عیناً از آنها نقل کند. در ترجمه‌های فارسی سابقه دارد - و در اینجا نام نمی‌بریم - که مترجم، ابیاتی از مثنوی مولانا یا غزلی از غزلهای او را که بایست پیدا می‌کرده، پیدا نکرده و به جای آن از خود بیت و غزلی سروده و زینت افزای ترجمه خود کرده است!

۲) تصحیح متون: درباره‌ی چون و چند تصحیح متون و روشها و شگردهای آن چند اثر به فارسی هست<sup>۸</sup>. جدیدترین آنها «نکته‌هایی در باب تصحیح متون» نوشته آقای احمد سمیعی است. در مقدمه این مقاله پر بار می‌خوانیم:

تصحیح متون به پایه و مایه نیاز دارد، از تبحر در لغت و علوم ادبی و سابقه‌ی تتبع در منابع و آشنایی با سبکها و مکاتب و تحول ساختمانی زبانی و آگاهی از تأثیر گویشها و لهجه‌ها و هم‌زبانهای بیگانه و فرهنگ رسمی و مردمی عصر و انس با عربیت و الفت با قرآن و علوم قرآنی و تخصص در فنی که متن در حوزه آن است گرفته تا علم به سیر تطور خط و کتابت و هنر خوشنویسی و شناسایی مرقتها، همراه با همه اینها دقت و وجدان علمی و قوه تمییز و استعداد تفرس و سرانجام شم و ذوق زبانی<sup>۹</sup>.

در ارزیابی و انتقاد تصحیح متون باید دو موضوع را لحاظ کرد:

الف) متن یا متون مبنا. متن یا متون مبنا باید هرچه کهنتر

باشند. در بعضی موارد هست که چاپ يك متن بر مبنای فقط يك نسخه ناگزیر یا پذیرفتنی است و آن اینکه از يك اثر فقط يك نسخه موجود باشد یا نسخه به خط مؤلف باشد. البته در این مورد هم می‌توان از نسخه‌های دیگری که از آن رونویس شده به عنوان منابع مشورت استفاده کرد. البته آثاری که دستنوشته مؤلف باشد بسیار کمیاب است، لذا تهیه نسخ (یا نسخه‌های عکسی) متعدد - و البته هرچه قدیمتر - از يك اثر مطلوب و ناگزیر است. تهیه اقدام نسخ یا نسخ اقدام اهمیت حیاتی دارد. اگر محقق با استفاده از عالیترین روشهای تصحیح متون و با داشتن اعتبار علمی و ادبی طراز اول، فی‌المثل مثنوی مولوی را بر مبنای پنج نسخه متعلق به قرن دهم و به بعد تصحیح کند، بادبیمایی کرده است، مگر اینکه اصولاً نسخه‌های مثنوی کهنتر از قرن دهم در جهان موجود نباشد، که در این صورت مسأله فرق می‌کند، یعنی لامحاله اقدام نسخ همین نسخه‌های قرن دهم و به بعد است و این اصل اساسی محفوظ مانده و رعایت شده است. اعتنا به اقدام نسخ یا نسخ هرچه قدیمتر، بر يك اصلی عقلی - تجربی استوار است و آن اینکه هرچه نسخه به عصر مؤلف نزدیکتر باشد و در سلسله طولی قرار گرفته باشد، تعداد دفعات استتساخ شدن یا به تعبیر دیگر دور شدنش از متن اصلی و اولی کمتر، و لذا امکان تصرف و تطاول آگاهانه یا ناآگاهانه کاتبان متعدد نیز کمتر است. البته هر نسخه قدیمتر از هر نسخه جدیدتر صحیحتر و به اصل نزدیکتر نیست. نسب‌شناسی نسخه هم در بسیاری موارد لازم است تا معلوم بدارد که نسبت يك نسخه تا «ام‌النسخ» طولی است یا عرضی. آری اصل این است که در شرایط مساوی و در اغلب موارد، قدمت با صحت مقارنه، و بلکه ملازمه دارد. ضمناً تعیین‌کننده اقدام و یا اصح نسخ، فقط تاریخ کتابت نیست. چه اگر فقط تاریخ کتابت مناط باشد، کلیه نسخه‌های قدیم و اصیلی که تاریخ کتابت ندارند لاجرم بی‌فایده خواهند ماند، حال آنکه اهمیت و قدمت آنها از طریق دیگر به اثبات رسیده است. به گفته دکتر زرین‌کوب: «در هر حال مرحله عمده کار نقد [= تصحیح] متون مرحله ضبط نسخ و تحقیق در انساب نسخ است که اگر مدعیان و نااهلان بدان دست بزنند، هر قدر هم قواعد و رموز فنی را درست

سنجیدن میزان توفیق تصحیح يك اثر امری فنی و دشوار است و فقط خبرگان می‌توانند اظهار نظر کنند، اما حاصل کار چیزی نیست که منتقد یا خواننده تیزبین نتواند از آن سردرآورد. مواردی هست که غلط‌خوانی بعضی عبارات متن را بی‌هیچ مقابله‌ای و فقط از صدر و ذیل آنها می‌توان فهمید. اما باید عمل به احتیاط کرد و فقط موارد خیلی واضح را مطرح ساخت. نحوه ضبط نسخه بدلها و افزایش تعلیقات روشن‌گر متن را هم باید مد نظر داشت و در ارزیابی و انتقاد به حساب آورد.



آنچه گفتیم تمامت کاروبار نقد کتاب را دربر نمی‌گیرد. اینها ظاهراً همه در عیب‌جویی و عیب‌گویی بود. حافظ می‌گوید: «کمال سرمحبت ببین نه نقص گناه / که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند» ولی در کار نقد کتاب می‌توان اندکی از شعر حافظ عدول کرد و گفت دیدن عیبها خود نوعی هنر است؛ اما در هر حال ندیدن هنرها هم خود نوعی عیب است.

۱. از جمله نگاه کنید به: نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. چاپ دوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶).
۲. این فهرست اجمالی اسامی، عمدتاً با توجه به سابقه و کثرت کار نقدنویسی این گروه، با توری بعضی مجلات و نیز استنباط از کتابشناسی نقد کتاب، تدوین مهیندخت معاضد (تهران، انجمن کتاب، ۱۳۵۵) ارائه شده است.
۳. «نقد بازار»، نوشته دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در یادداشتها و اندیشه‌ها، چاپ سوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶) ص ۴.
۴. کلیات سندی، به اهتمام محمد علی فروغی. چاپ سوم (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۰۲.
۵. المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی. به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی. به اهتمام مدرس رضوی (تبریز، کتابفروشی تهران، بی‌تا) صص ۴۵۵ - ۴۵۸.
۶. «انتقاد»، نوشته پرویز ناتل خانلری، سخن، سال دوم، شماره هشتم، شهریور ماه ۱۳۲۴، ص ۵۶۵.
۷. اصل قول دکارت، که رساله گفتار در روش درست راه بردن عقل یا آن آغاز می‌گردد، از این قرار است: میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است. چه هر کس بهره خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیربستند، از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند... (سیر حکمت در اروپا، نگارش محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، زوار، تاریخ مقدمه ۱۳۱۷، ص ۱۲۹).
۸. از جمله نگاه کنید به: «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی»، نوشته دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در یادداشتها و اندیشه‌ها. چاپ سوم (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶) صص ۲۶ - ۴۴؛ همچنین اثر دیگری از او: «شیوه نقد و تصحیح متون»، پیشین، صص ۱۸ - ۲۵؛ روش تصحیح نسخه‌های خطی، نوشته صلاح‌الدین منجد، ترجمه حسین خدیوچم (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)؛ «فن تصحیح متون»، نوشته مصطفی جواد، ترجمه علی محدث، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره بیست و پنجم، زمستان ۱۳۵۵؛ «نکته‌هایی در باب تصحیح متون»، نوشته احمد سمعی، نشر دانش، سال چهارم، شماره دوم، بهمن و اسفند ماه ۶۲، صص ۴۸ - ۵۲.
۹. احمد سمعی، همان اثر (یادداشت شماره ۸)، ص ۴۸.
۱۰. «روش علمی در نقد و تصحیح متون ادبی»، در یادداشتها و اندیشه‌ها، ص ۴۳.

مراعات کنند، به واسطه فقدان تجربه ذوقی و مایه علمی از عهده تشخیص نسخه‌یی که می‌تواند اساس قرار بگیرد بر نمی‌آیند...»<sup>۱۰</sup>

ب) روش تصحیح. پس از توجه به اعتبار و قدمت و صحت متن یا متون مبنا، باید به روش تصحیح توجه کرد. غالباً رسم است که مصححان، نسخ یا بعضی از مهمترین نسخ مبنای کار خود را به دقت - ولو به اختصار - معرفی می‌کنند و عکسی از صفحات مهم اول و آخر آنها در مقدمه کتاب می‌آورند تا جای هیچ شک و شبهه‌ای، در اصالت کار و متون مبنای آنها به خاطر کسی خطور نکند و خوانندگان، تصوری - هر قدر اجمالی - از کیفیت نسخه‌ها پیدا کنند.

بعضیها درباره مختصات سبکی و دستورزبانی اثر تصحیحی خود هفتاد هشتاد صفحه داد سخن می‌دهند که خود يك بحث جداگانه زبانشناسی - تاریخ ادبی است و غالباً فایده آن، علی‌الخصوص بر اثر به کار بستن روش علمی، چندان نمایان نیست. اشاره کوتاه به مختصات رسم الخطی واجب‌تر و مفیدتر است.

مهمترین مسأله‌ای که باید در تصحیح متون ارزیابی کرد، میزان گرایش مصحح به تصحیح قیاسی و ذوق و زبان امروزی را مبنا و محک قرار دادن است؛ که لغزشگاه غالب مصححان است. البته به صفر رساندن هرگونه استحسان و اجتهاد - حتی در مقابل نص! - هم شاید عملی یا به صرفه و صلاح نباشد، و با رعایت چند شرط می‌توان به آن پرداخت: ۱) غلط یا تصحیف متن مسلم باشد. مانند نقل غلط آیات قرآن یا افزایش و کاهش کلمه یا کلماتی که از قرآن نیست در آیات قرآن؛ ۲) تحقیقات جدید و معتابهی به نفع استحسان یا اجتهاد در آن موارد صورت گرفته باشد؛ ۳) حتی المقدور این اصلاحات با اطلاع دادن به خواننده، و در پانویس یا در بخش تعلیقات انجام شود، و اگر لازم است که در متن عمل شود، در پانویس به آن اشاره شود.

در سروکار با بسیاری متون تصحیح شده، آخر الامر خواننده آرزو می‌کند که کاش مصحح مهمترین متن مبنای کار خود را به صورت عکسی چاپ می‌کرد و ملغمه مغلطه آمیزی که محصول سلیقه ورزیهای او است ارائه نمی‌شد. باری با آنکه